

آیت الله شهید سید حسن مدرس از دیدگاه علی امینی

خاطرات علی امینی به کوشش یعقوب توکلی

<https://psri.ir/?id=5pog0nhw>

مدرس را وقتی شناختم که هنوز نوجوان بودم. مردی بود عالم، با نفوذ، شجاع و یکی از نمونه های روحانیون متجدد و آزادیخواه. با قدرت نمایی های سردار سپه چه در مجلس و چه در اجتماع مخالفت می کرد. وقتی هم که سردار سپه رضاشاه شد، با او کنار نیامد و تسلیم نشد. رضاشاه هوشیارانه ملاحظه اش را می کرد. گاهی با او مصالحه ای می کرد، اما همیشه موقتی بود.

در سال ۱۳۰۵ یعنی یک سال پس از به سلطنت رسیدن رضاشاه، در کوچه پشت مسجد سپهسالار به مدرس تیراندازی شد که وجود عمامه به دانش رسید و جان سالم به در برد. اما این تهدید به قتل او را از میدان به در نبرد. هنگامی که در سال ۱۳۱۶ سه نفر مأمور شهربانی خفه اش کردند، دیگر اوج قدرت رضاشاه بود. نوجوان که بودم، مخصوصاً در سالهای پس از کودتا، مجلس شورای ملی مرکز هیجانات سیاسی بود و در روزهای جلسه، مردم در میدان بهارستان جمع می شدند و به طرفداری سیاستمداران تظاهرات می کردند. به مناسبت مجاورت منزلان (پارک امین الدوله) با مجلس، گاهی به تماشا می رفتم. فراموش نمی کنم روزی را که گروهی از طرفداران سردار سپه جلو مجلس بودند. مدرس که از درشکه پیاده شد، جمعیت شروع کردند به فریاد: «مرده باد مدرس» و چنان پیش آمدند که ترسیدم او را مضروب کنند. مدرس نترسید و چنان با قدمهای محکم به سوی جمعیت رفت که برایش راه باز کردند. وقتی که به وسط جمعیت رسید، ایستاد، دست را از آستین. عبا بیرون آورد و بالا برد و فریاد کشید: «زنده باد خودم». و به داخل مجلس رفت.

مدرس گاهی به خانه ما می آمد. گاه ناهار می ماند. ظاهراً مبتلا به مالاریای مزمن بود. خودش می گفت «تب نوبه دارم». بعد از ناهار لرز سختی می کرد. به ایوان می رفت. در آفتاب می نشست. عبا را به دور خودش می پیچید و مدتها می لرزید. بعد به اتاق می آمد. برایش بالش و پتو می آوردند و ساعتی می خوابید، تب می کرد. عرق کرده بر می خاست. آب و قندی می خورد و دوباره به مجلس می رفت.

مدرس اصطلاحات خاص خود را داشت. مثل سیدابوالقاسم کاشانی که با هر کس می خواست مطایبه کند «بی سواد» (بی سوات) خطابش می کرد. مدرس هم اصطلاح «ملا» را به کار می برد. گاهی که به بردن پیامی به خانه اش می رفتم ظهر که می شد ناهار ساده اش را می آوردند که غالباً نان و شیربرنج بود. به خدمتکار می گفت یک بشقاب شیر برنج هم برای ملا بیارید. و مرا ناهار مهمان می کرد. این توصیف را درباره مدرم که به رضاشاه نسبت می دهند، من از دهان مدرس شنیدم. روزی در خانه اش عده ای جمع بودند. رو به من کرد و گفت: «در خانواده قاجاریک مرد پیدا می شود، آن هم خانم. فخرالدوله است.» الغرض، مردی بود روشن بین، آزادیخواه، متجدد و وطن دوست. خدایش بیامرزد.

خاطرات علی امینی به کوشش یعقوب توکلی، انتشارات حوزه هنری، تهران 1377 صفحات 26 و 27 و 28